بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة السادسة فی امراض الراس و هی تشتمل علی فصول الفصل الاول فی الصداع و الشقیقة و الدوار

مقاله ششم در امراض سر است و آن شامل است بر چند فصل فصل اول در صداع و شقیقه و دوار است

اما صداع بالضم دردیست در اعضای سر و امراض سر پنج قسم است یکی امراضی بوند که سبب آنها ورم و تفرق اتصال در حجاب و یا در نفس دماغ و یا میان هر دو بود مانند قرانیطس و لیثرغس و سبات و سهر دویم امراضی بوند که سبب آنها اجتماع اخلاط ردیه و بخار ردیه در عروق دماغ بود مثل مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و سدر و دوار و بلاهت و سبات سیوم امراضی بوند که سبب آنها اجتماع اخلاط ردیه بلغمیه در بطون دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی بوند که سبب آنها اجتماع رطوبات فضلیه باشد در مجاری که جاری میگشت باشد در آن روح از دماغ بسوی اعصاب مثل اختلاج و لقوه و خدر و رعشه و فالج و تشنج و کزاز پنجم اصناف صداع است و او حادث می شود از جمیع اسباب مذکوره و غیر آنها در جمیع اعضای سر سوای استخوان و جوهر دماغ زیرا که این هر دو حس نمیدارند و الم احساس منافی است من حیث هو منافی و اعضای سر که در آن صداع عارض میشود پوست و گوشت و غشای خارج دماغ و غشای صلب و غشای رقیق که این هر دو بالای دماغ و هم تحت اوست و شبکه و صداع لازم است

Acc NO
2298

MICROFILMED
No.
D.

شرح قانونچہ (معالجات)

حکیم صادق علی خان

JAMIA HAMDARD * CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
Acc. No. 2298
Date 28.9.04

MICROFILMED
No. [illegible]
Dt. [illegible]

اندراج ۲۲۹۸

باشرط در موضع سرد یا زیر ذقن کنند تا که استفراغ کند ماده را از نفس عضو و یا حجامت ا
باشرط در موضعی کنند که چهار انگشت زیر زانو باشد تا که استفراغ کند اندک از ماده و
متوجه شود و باقی بسوی اسفل و بعد از فصد و حجامت تلین طبیعت کنند برای اخراج اخلاط صفراوی
پس جذب خواهند شد خون از بالا و عوض ان برای ضرورت خلا، و استعمال الاشیاء البارده
مثل شراب العناب و الاجاص و التمر الهندی و السکر الابیض و الماء الورد و علاج ان استعمال
اشیای سرد مانند شربت عناب و شربت الو بخاری و تمر هندی با شکر سفید و گلاب بود و انجبین بکر
و گلاب یا تمر هندی برای اعانت اسهال و سبب اقبال طبیعت است و باید که در ابتدای و هم بعد فصد
و حجامت و تلین طبیعت استعمال اشیای سرد که مطفی خون باشد استعمال کنند مانند لعاب بهیدانه و لعاب
اسبغول و شیره خرفه و شیره مغز تخم کدو و شیره خیارین و شیره عناب و مانند ان عرق کاسنی و شاهتره
برآورده با شربت مذکوره یا شربت لیمو و شربت نیلوفر و شربت بنفشه دهند و شاخهای بی شرط
بهردو پا و ساقهای کشند بعد ان پاشویه نمایند و نخلخه بو یابند و بوئیدن خیار پاره کرده نیز نفع
بود و تعدیل و تبرید هوای خانه کنند و مریض را در مکان سرد دارند و قرص شیاف با عرق گلاب
سائیده بر پیشانی ضماد کنند هم خواب آرد و هم تسکین حرارت نماید و شیر دختر مانند ان از مبردات
در بینی چکانند و اگر حاجت تلین باشد باید که اول دو سه روز این منضج دهند صفته گل نیلوفر گل بنفشه
شاهتره و عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی از هر یک یکدرم تا دو درم عناب هفت عدد
سپستان هفت عدد شب در اب گرم تر کنند صبح گلقند یا خمیره بنفشه از هر یک چهار توله در ان
مالیده صاف نموده بدهند و اگر خواهند شبانه آب سرد کنند و صبح بجوشانند بعد ان روز اسهال
شیرخشت یازده درم مغز خیار شنبر هفت توله روغن بادام دو درم اضافه کرده نقعه نمایند
و گاه زیاده کرده شود برگ سنای مکی از دو درم تا چهار درم و گاه نزدیک غلبه صفرا و عدم استعمال ملینات
و الو بخاری و الوچه یا الو یا الو دمیشوق داخل کنند و آب انار با شحم افشرده باشند و هلیله زرد و کابلی و ریوند
چینی را در ان نموده باشند نیز اسهال صفراوی کنند و بعد از تنقیه برای تعدیل و تقویت عضو اطریفلات

هر دو ص

و تمر هندی نیز ص

باین علت که این مرض مراجی بولم با تفرقی است پس نام نهاده شد این علت باسم لازم و شقیقه مانند سفینه مشتق است
از شق و شق در لغت نصف است و این نیز درد سر است که در نصف سر و رو تا بجد نشان بود پس نام نهاده شد
باسم محل و عام بجمیع سر نیست باشد زیرا که ماده شقیقه اکثر در شرائین سر می باشد و فضول در انها کم است پس قبول میکند
آن ماده را شرائینی که در جانب اضعف است و دوار قسم اول آنست که خیال کند صاحب او که جمیع اشیا
میگردد و دماغ و بدن او نیز میگردد پس طاقت ایستادن و نشستن ندارد بلکه ساقط میشود و دوار لازم این مرض است
پس نام نهاده شد باسم لازم و سبب آن تحرک اخلاط و ریاح در بطون دماغ و عروق آن بود پس دور میکند
بسبب آن ارواح و دیده میشود اشیاء دایر و هذه العلل اما ان یکون حاره او بارده و این هر سه یا اینکه
می آید از اخلاط اربعه یا از اسباب دیگر اما وقتیکه از اخلاط اربعه باشد یا آنکه گرم بود یا سرد اما الحاره
فینقسم الی دمویه او صفراویه اما گرم پس منقسم میشود بسوی دموی یا صفراوی دم و صفرا بسبب کیفیت
و کمیت خود موجب الم میگردد و بسبب حدت و ثوران آن و هیجان موجب دوار میگردد اما الدمویه فعلامتها — و هیجان صح
حمره الوجه والعین و حراره الملمس و امتلاء العروق و عظم النبض و حلاوة الفم اما دموی پس علامت
آن سرخی رو و چشم و گرمی لمس و امتلای رگها و عظم نبض و شیرینی دهن بود اما سرخی رو و چشم بنابر
انصباغ آن هردو بود برنگ خون غالب و خاص کرد مصنف وجه و عین را بذکر زیرا که بحث در غلبه خون است
بر سر و گرمی لمس برای آنست که میرسد بجلد گرمی بسبب مجاورة خون و یا بسبب ابخره حاره که جدا
میشوند از خون گرمی در جلد پدید می آید و امتلای عروق بسبب زیادتی مقدار خون بود بنابر کثرت
کمیت خون و هم بنابر غلبه حرارت که بسبب تخلخل اوست و عظم نبض آنست که طویل و عریض و شاهق بود — و شاهق صح
بود و بسبب عظم لین آله بود و بسبب رطوبت خون زیادتی حاجت بود بسوی ترویح و بسبب حرارت
خون و مساعدت قوت بود در تعظیم نبض برای لین آله و شیرینی دهن بنابر انجذاب فضول
شیرین است زیرا که فضولی که بسوی حنک منحدر می شوند می باشند مختلط بخون که طعم آن شیرین است
و علاجها الفصد و علاج هر سه علت که از غلبه خون بود فصد سر و دست پس اگر یافته نشود
حبل الذراع کشایند تا که خون را از سر جذب و استفراغ کند و الحجامة و بعد فصد حجامت

والبنجاری و عناب و سپستان و ماء الترنجبین و خیار شنبه و دو عرق ادام و باید که اول نضج دهند بمقوی که در
دعوی مذکور است و نضج عبارت است از اعتدال قوام ماده و استعداد او و جلای استفراغ و گفته اند که صفرا
خالص در سه روز نضج یابد و غیر خالص در پنج و در یا زیاده و بعد از آن تنقیه دماغ و تقویت عضو چنانچه
در دعوی گفته شد باید کرد و لیکن لایق است که در صفراوی مبالغه در تبرید کنند و در دعوی در تحلیل کوشند
و تبرید الراس بماء ورق الخلاف و ماء الورد و الصندل و الکافور و تبرید سر باب برگ بید و گلاب
و صندل و کافور کنند و این ادویه را بطولا و ضماد و سعوط و شموما بهر طور که خواهند استعمال نمایند و
همه صورت تبرید سر شدت میکنند زیرا که اثر این ادویه بمکان علت بر قوت سر رسد و لیکن باید که زیاده
کرده نشود وقت زیادتی الم دوای تخدیر پوست خشخاش و لبلاب است که قوی کرده نشود با افیون و مصلح او
کند زعفران است و تا آن که در سرکه و روغن گل و گلاب حل کرده بر پیشانی و شقیقه ضماد کنند در ازاله
این صداع مجرب است و شم البنفشج و الورد و نحوهما و علاج آن بوئیدن بنفشه و برگ گل سپرغم و مانند
این برد و برای تبرید و ترطیب دماغ و باید که در خانه آب سرد بپاشند و فوارها را در آن ترتیب
دهند و مریض را متصل آب خصوصا آب جاری نشانند و الغذاء ماء الشعیر و غذا اسفر جو دهند و اجماع
واقعست برآنکه نیست غذای دوای کثیر النفع مثل ماء الشعیر زیرا که جامع است مر ده خصلت برای
آنکه بارد است و منضج اخلاط و مستفرغ مواد محترقه و منقی معده و مسهل النفوذ در تمام بدن و لذیذ و
معتدل الغذاء و مسکن عطش و هیجان اخلاط فاسد نمی کند و منضج در معده نمی شود و ترکیب طبخ وی
آنست که جو سفید چند بگیرند و در ظرف سنگین یا نقره یا مس قلعی دار نموده آب صاف بر آن ریزند و با آتش ملایم
بپزند و باید که تبدیل آب در اثنای پختن نمایند و احتیاط آنست که هفت آب تبدیل کنند تا خوب سفید پخته
شود لیکن پالیده صافی نموده تنها یا قند سفید و گلاب و شربت انار و امثال آن اضافه نموده بنوشند و مقدار آب
نزد بعضی ده چند جو است و نزد بعضی [illegible] و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهارده چند و نزد دیگر یازده چند و اغذیه
که در دعوی ذکر کرده ایم در اینجا نیز مفید می افتد و صداع که در حمیات عارض شود علاج آن علاج تب گرم و شدید
گرم است و اما البارده فینقسم الی سوداویه و بلغمیه اما سرد پس منقسم میشود بسوی سوداوی و بلغمی اما البلغم سوداوی

بلغم